

عقلانیت، آن گونه که در سیاستگذاری عمومی به کار رفته است، ریشه در کارهای «انسان اقتصادی» دارد. انسان اقتصادی را می‌توان موجودی دانست که در خصوص منافع شخصی‌اش به محاسبه می‌پردازد. انسان اقتصادی در تصمیم‌گیری‌های خود، انتخاب خویش را بر مبنای تمامی اطلاعات ضروری، مقایسه اطلاعات در خصوص گزینه‌های مختلف و سپس، انتخاب گزینه‌ای که او را قادر به دستیابی به اهداف و منافعش می‌کند، به انجام می‌رساند. در واقع، بر پایه این ساختار بود که اقتصاد جدید، فرا رویید. چنان که پس از این خواهیم دید، رهیافت‌های عقلانیت، موضوعات را بر اساس این اندیشه عقلانیت اقتصادی مورد توجه قرار می‌دهند و برآنند که تصمیم‌گیری فردی در عمل با یک مدل تطابق ندارد.

اندیشه عقلانیت، نقطه محورین نظریه و عمل تصمیم‌گیری در دوره پس از جنگ بوده است. الگوهای تصمیم‌گیری که بر روی عقلانیت تکیه می‌کنند، برآنند که اگر بخواهیم جهان واقعی تصمیم را بفهمیم، باید گستره‌ای را که تا بدان جا یک تصمیم، نتیجه فرآیندهای عقلانی بوده، مورد لحاظ قرار دهیم. مدل وبری تصمیم‌گیری عقلانی، نقطه شروع تحلیل عقلانی سیاستگذاری عمومی است. دلمشغولی اصلی این ادبیات، انتقاد کردن از «مدل آرمانی» در قالب اصطلاحات واقعیت‌تجربی تصمیم‌گیری است که نشأت گرفته از مدل وبری و همچنین بیان محوریت و مرزهای عقلانیت در تصمیم‌گیری انسانی است.

دکتر لطف‌الله فروزنده

حسین رحیمی کلور

یکی از مسایل و مباحث دینی-کلامی که به لحاظ اهمیت و حساسیت فوق‌العاده‌ای که به تازگی پیدا کرده و ضروری است مورد بحث و بررسی قرار گیرد، مساله «عقلانیت» در حوزه تفکر دینی و نیز در تفکر دنیای مدرن غربی است. در این نوشتار ما از این دو نوع عقلانیت، یا از این دو نوع نگرش به عقل، به «عقلانیت دینی» و «عقلانیت مدرن» تعبیر می‌کنیم.

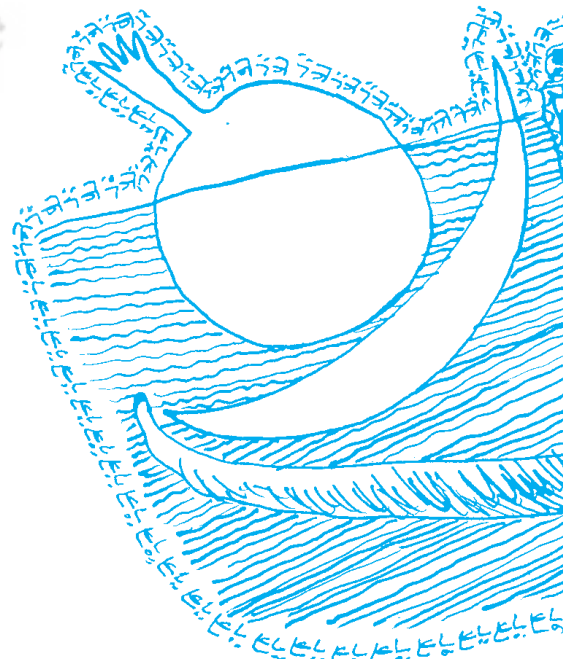
مراد از عقلانیت دینی، عقلانیتی است که در دین جاوید و جهانی اسلام مطرح بوده و تار و پود آیین مترقی و تماما وحیانی-وحیانی به معنای حقیقی کلمه، را فرا گرفته و چنان که خواهیم دید، منزلتی تعیین‌کننده در تفکر دینی-اسلامی دارد. اما مراد از عقلانیت مدرن، عقلانیتی است که در دنیای غرب، با همه فراز و نشیب‌هایی که پشت سر گذاشته، اکنون حاکمیت بلامنازع دارد و چنان که بیان خواهد شد با اندیشه سکولاریستی آمیخته شده و از تفکر و تعقل جامع و فراسونگر و ماورایی جدا گردیده و دیانت و حیانی و توحید و خداپرستی را به چالش جدی واداشته است. این تفکر تلاش می‌کند تا دین را در کنج خانه‌ها و معابد، محبوس و محتوای آن را به اذکار و اخلاق فردی منحصر سازد و خود در همه عرصه‌های زندگی انسان مدرن سکولار حضور یابد. همین تفکر بود که پایه‌های حکومت دموکراسی غربی را استوار ساخت و شالوده قوانین مدنی در جوامع غربی را پی‌ریزی کرد.

سخن در این است که برخی روشنفکران غرب باور داخلی، در تلاشی مضاعف برآنند تا در راستای ترویج اندیشه سکولاریستی، اندیشه جدایی عقل از دین (راسیونالیسم) را در جامعه دینی-انقلابی ما نیز مطرح سازند و در پی آن، «مدیریت عقلانی» و «مدیریت علمی» برآمده از این نوع تفکر را در جامعه ما نیز به مانند جوامع سکولار غربی، حاکم کرده و در نتیجه، دین و مدیریت دینی را ناکارا و ناتوان از حل معضلات و پاسخ‌گویی به نیازهای زندگی جلوه دهند.

ما در این مقاله برآنیم که نشان دهیم حقیقت چنان نیست که اینان می‌پندارند؛ زیرا عقلانیت دینی، آن چنان پویا، فراگیر و جامع‌نگر در دین مطرح شده که به عنوان «شریعت عقلانی» به همراه «شریعت وحیانی» همه عرصه‌های زندگی مادی و معنوی انسان مؤمن را در بر گرفته است. عقلانیت دینی حتی عقل جزئی‌نگر «عقلانیت مدرن» غربی را نیز شامل شده و با پالایش و پیراستن آن از امیال نفسانی و اهداف شیطانی، آن را به جایگاه بلندی می‌کشاند و تحت عنوان «عقل معاش» در تدبیر امور زندگی و تکاپوی هستی برتر، به کار می‌گیرد.

همچنین در این نوشتار سعی گردیده است تا ضمن تبیین نظریات دانشمندان غربی در زمینه تعقل به بررسی تطبیقی تفاوت‌های ماهوی عقلانیت اسلامی و عقلانیت ابزاری از منظر چند تن از اندیشمندان ایرانی پرداخته شود.

## عقلانیت و جایگاه آن در سیاستگذاری



شریف و بی‌بدیل که در لسان حکما و عرفای بزرگ اسلام به عنوان «صدر نخستین» و «عقل اول» مطرح است، بنابر روایات اسلامی، بر نور وجود نبی گرامی اسلام و پیامبر خاتم محمد مصطفی (ص) و اهل بیت علیهم‌السلام منطبق بوده و مصداق اتم و اکمل آن این ذوات نوری‌اند و آنان در سیر نزولی، اولین موجودند، همچنان که در سیر صعودی نیز برترین و بلند مرتبه‌ترین موجودات به کمالات عالی رسیده (انسان کامل) به شمار می‌آیند.

## عقلانیت مدرن و روشنفکران:

نکته‌ای که طرح آن ضرورت دارد مسأله عقلانیت در نگرش برخی روشنفکران مسلمان داخلی است که از روی ناآگاهی یا غرض ورزی، عقلانیت دینی را مورد انکار قرار می‌دهند و در برابر، عقلانیت مدرن (عقل سکولاریزه شده) غربی را ترویج و تبلیغ می‌کنند. این نوع نگرش به عقل در حوزه تفکر اسلامی، از آنجا ناشی می‌شود که آنان اسلام را همدیاف مسیحیت تلقی کرده و عقل و علم را که همچون خون در پیکره اسلام جریان دارد، از آن جدا می‌پندارند!

توضیح آن که در دوران احیای اسلام و شکوفایی فرهنگ دینی-اسلامی که رهاورد شیرین انقلاب اسلامی است. و به رغم تهاجم گسترده علیه آن زود است که جهانگیر شده و به بیداری جهانی و رنسانس دینی و فرهنگی تبدیل شود، زیرا شاهدیم که موجب گرایش روز افزون به دین، معنویت و خدا پرستی در سراسر جهان و بویژه در خاستگاه اصلی «عقلانیت مدرن» غرب شده است. جای بسی تأسف از کسانی است که با این که در حوزه تفکر اسلامی رشد و نمو کرده و به پویایی و بالندگی تفکر دینی-اسلامی تا حدودی آگاهی دارند. اما باز بر طبل «عقلانیت مدرن» می‌گویند و دین و عقل سکولار شده، (آن هم در حد افراطی‌اش) را تبلیغ و ترویج می‌کنند و به رسمیت بخشی تفکر منسوخ و منحط «سکولاریسم»، «اومانیسم»، «لیبرالیسم» و مانند آن در جامعه دینی-اسلامی ما اصرار می‌ورزند.

این، خواسته یا ناخواسته همسویی با حامیان واقعی سکولاریسم و همه ایسم‌های ضد دیانت و خدا، یعنی دول استکباری بزرگ دنیا بویژه آمریکا است. زیرا اکنون که پس از مبارزه طولانی با دین و خدا در شرق و غرب در دوران مدرنیته و پست مدرنیته، آب از آسیاب افتاد، بر همگان روشن شد که هیچ تضادی میان دین و عقل حتی عقلانیت مدرن

گرچه نهضت عقل گرایی عصر روشنگری توسط فیلسوفانی چون جان لاک (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) در تلاش برای یافتن دلیل برای پاره‌ای از دعاوی دینی، از محدوده تجربه آغاز شد و در برابر کلیسا که از ایمان بدون دلیل جانب‌داری می‌کرد، موضعگیری نمود، ولی خود دچار فراز و نشیب فراوان گردید تا این که سرانجام به «عقلانیت مدرن» یا «عقلانیت سکولار» منتهی شد، عقلانیتی که شالوده‌اش بر تفکر اومانیستی (انسان گرایی) استوار بوده و طرفدارانش بنا به گفته ایان باربور: «بر توانایی عقل در همه شؤون زندگی انسان ایمان و اطمینان داشتند.» اینک به تبیین مباحث مربوط به «عقلانیت دینی» و سپس «عقلانیت مدرن» می‌پردازیم.

## عقلانیت دینی و جایگاه و قلمرو آن:

از متون دینی (آیات و روایات) به دست می‌آید که شالوده اسلام بر پایه عقل و فطرت است و عقل و براهین عقلی با روح و محتوای احکام و قوانین آسمانی اسلام آمیخته است. گواه روشن آن وجود دهها و بلکه صدها آیه قرآن و نیز روایات و احادیث بی‌شماری است که در آنها بر عقل، تعقل، تفکر، دانش، تدبیر و نظایر آن تأکید و تصریح شده، به طوری که مجموع کاربردهای ماده عقل و علم (رهاورد عقل)،

به تنهایی در قرآن نزدیک به هزار مورد می‌رسد. در اهمیت عقل در مجموعه دین، همین بس که امام علی (ع)، هدف بعثت پیامبران الهی را شکوفاسازی عقل و فطرت بشر اعلام داشته است. (فصلنامه مربیان، شماره ۳، ص ۱۹)

## عقل، برترین موجود و پیامبر درون:

در تفکر دینی-اسلامی، عقل از برترین مقام و منزلت در جهان آفرینش برخوردار و سرچشمه وجود و اساس آفرینش به شمار می‌رود.

بنابر روایات پیشوایان معصوم (ع)، خدای متعال عقل را از نور وجود خویش آفرید و آن نخستین موجود نظام آفرینش و از سنخ روحانیون و مجردات است. این موجود

مراد از عقلانیت دینی، عقلانیتی است که در دین جاوید و جهانی اسلام مطرح بوده و تار و پود آیین مترقی و تمامی وحیانی-وحیانی به معنای حقیقی کلمه، را فرا گرفته و چنان که خواهیم دید، منزلتی تعیین کننده در تفکر دینی-اسلامی دارد.



عصر روشنگری (روشنگرایی یا عقل‌گرایی) یعنی قرون هفدهم و هیجدهم میلادی و پس از آن اطلاق می‌شود. دوران مدرنیته، دوران تجدد و تجدید و نوآوری در همه حوزه‌های فکری، فرهنگی، صنعتی، اقتصادی، اجتماعی و... در غرب به ویژه در اروپای جنوبی و فرانسه است. به بیان روشن‌تر، رنسانس، انقلاب و دگرگونی همه جانبه‌ای است که در غرب پس از دوران تاریک (قرون پنجم تا نهم) به وجود آمد و موجب نوآوری و نوگرایی همه‌جانبه در اندیشه و عمل شهروندان جوامع غربی و مسیحی گردید.

در تعبیری دیگر، مدرنیسم، اصطلاحی است برای همه نهضت‌های اصلاح‌طلب در دوران رنسانس که همگی بر نیاز دین به تطبیق، سازگاری و هماهنگی با واقعیت‌های جهان مدرن تأکید دارند.

در تبیین بیشتر دوران رنسانس و رهاورد آن باید گفت: انقلاب صنعتی اروپا چهره زندگی انسان غربی را دگرگون کرده و همه چیز برای او شکل نوینی پیدا کرده بود. انسان غربی از این جهت احساس کامیابی و خوشبختی می‌کرد و خود را وامدار انقلاب رنسانس و تمدن جدید می‌دانست. برای او نوگرایی و تجدد یک هنجار ارزش به شمار می‌رفت و همین رواتحد تقدیس تمدن جدید نیز پیش رفت.

«ایمان باربور» درباره تأثیر مدرنیته بر دین و اندیشه دینی در غرب می‌نویسد:

«در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قایل بود انسان در همین زندگی فقط به مدد تلاش خود، به کمال دست خواهد یافت و تکنولوژی منشاء این رستگاری خواهد بود، و این به قول «کارل بکر» یک نوع «معداندیشی معاش‌آمیز» یا «آخرت اندیشی دنیا پرستی» بود. به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازهای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین تصور می‌کردند که علم و پیشرفت مادی خود به خود خوشبختی و فضیلت به بار می‌آورد. انسان می‌تواند بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد.»

تکنولوژی و پیدایش زندگی راحت، تأثیری روانی بر انسان گذاشت، به طوری که انسان مدرن احساس می‌کرد به گذشته و تاریخ خود تعلق ندارد و ارزش‌ها و هنجارهای کهن وی تبدیل به ضد ارزش و ناهنجار شده‌اند.

چنین احساسی سبب شد که انسان مدرن از دیانت پیشین خود که قدمتی پانزده قرن داشت فاصله بگیرد و از آن دست شوید، چرا که در اندیشه او، عصر مدرن، فرهنگ و دین مدرن می‌طلبد و دیگر التزام به آیین دوره کهن و احکام آن در نظر انسان جدید مطرح نبود و باید همه چیز، حتی دین و اندیشه را از نو بسازد.

«ژان پل ویلم» می‌گوید:

نوگرایی و تجددخواهی به عنوان از هم‌پاشیدگی و اضمحلال دین‌باوری ارزیابی می‌شود، صحبت از افول تقدس در جوامع صنعتی امکان‌پذیر بود. از دیگر عواملی که در روی آوری مردم به تجدد و نوگرایی و رویگردانی از معنویت و دین نقش داشت علم جامعه‌شناسی بود که داعیه طرح دین نوین متناسب با عصر مدرنیته را در سر می‌پروراند. چنان که ژان پل ویلم می‌نویسد:

«جامعه‌شناسی، خود را به عنوان جایگزینی نوین برای دین و فلسفه و ماورای طبیعت به حساب می‌آورد و ورود و دخالت جامعه‌شناسی در جریان نوگرایی و تجدد این پیامد راداشته است که جامعه‌شناسان مایل بودند تا در مورد تجدد و نوگرایی به عنوان روند مخالف با دین‌گرایی

در شکل صحیح آن وجود ندارد و بزرگترین و جدی‌ترین حامی و منادی تفکر الحادی سکولاریسم... نه طیف دانش‌آموختگان، فرهیختگان، و روشنفکران واقع بین غربی و شرقی بلکه دول استکباری و قدرت‌های بزرگ استعماری و در رأس آنها دولت آمریکا و صهیونیسم جهانی هستند که آنان نیز نه در پی ترویج تمدن و تکنولوژی و دفاع از انسانیت و انسان‌ها و تامین حقوق و آزادی‌های به ویژه ملل مستضعف، بلکه به عکس، در صدد مبارزه جدی با مظاهر تمدن و ترقی در سایر نقاط عالم و محو هر نوع تفکر بالنده و رهاییبخش بویژه اسلام ناب محمدی (ص) اند تا در پناه شعارهای فریبنده حقوق و آزادی و دموکراسی و مدرنیسم به اهداف استعماری و منافع نامشروع استکباری خود دست یابند.

گواه روشن این حقیقت، به رسمیت نشناختن انقلاب‌های مردمی و آزادی‌خواهی در دنیا و از آن جمله انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران که از دموکراسی‌ترین کشورهای دنیاست. و نیز برخورد تبعیض‌آمیز با مسأله حقوق بشر و تفسیر سودجویانه و یک سوئه از آن و نیز جنگ و خونریزی‌هایی که در سراسر دنیا بویژه در بوسنی و هرزگوین، فلسطین و لبنان و غیر آن راه انداخته و انسان‌های مظلوم و بلکه همه انسان‌ها و آرمان‌های انسانی و حتی عقلانیت مدرن را در این راه قربانی می‌کنند و به هیچ اعتراض و فریاد عدالت‌خواهی و حق‌طلبی واقعی نمی‌نهند.

برای این که سخن ما مستند شود و واقعیت امر در باره روشنفکران داخلی بر خوانندگان آشکارتر شود، برخی از سخنان صاحب‌نظر به «قبض و بسط تئوریک شریعت» در رابطه با ترویج عقل و دین سکولار شده و تفکر اومانستی را در اینجا می‌آوریم.

«دین امری قدسی و آسمانی است و دست بشر به آن نمی‌رسد و درک و فهم بشر از دین، معرفت بشری است نه معرفت دینی. شریعت عربان اگر هست (!؟) نزد شارع است. فهم دینی به طور مطلق متکی به فهم بیرون دین است... هر کجا عقل کار می‌کند قلمرو دین نیست... عالم رازآلود از عالم عقلانی جداست. دین نه عین علم است نه مولد آن و نه داور آن و نه دست‌دهنده روش آن و نه روانه به سوی هدف آن. فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم... اگر امروز دین با سیاست یا دین با علم جمع نمی‌شود، ریشه‌اش در آن است که عقلانیت مدرن فضای عقلانیت پیشین را تنگ کرده است... تناسب یافتن آن (دین) با عقل جدید تناسب نیابد، عقل مدرن آن را طرد خواهد کرد!»

(فصلنامه مریبان، شماره ۴، صص ۴۶-۵۴)

## مدرن و مدرنیسم و پیشینه تاریخی آن:

می‌دانیم که عقلانیت مدرن، مهمترین رهاورد دوران مدرن است. از این رو، شناخت عقلانیت مدرن و چگونگی پیدایش آن، مبتنی بر شناخت واژه‌های مدرن، مدرنیسم، دوران مدرن و تحولاتی است که در غرب رخ داده تا غرب به مرحله عقلانیت مدرن رسیده است.

واژه‌های مدرن «modern» مدرنیسم «-mo-ernism» و پست‌مدرنیسم «postmodernism» فرانسوی هستند و به معانی تازه، نو، جدید، نوآوری، نوگرایی، توسعه یافتگی و نظایر آنند. مدرن یا مدرنیته و نیز پست‌مدرنیته یا پسامدرن به دوران پس از رنسانس علمی-صنعتی در غرب (قرن پانزدهم به بعد) و بویژه، به

## ارنست کاسیرر می‌گوید: «رنسانس در

**جست‌وجوی دینی بود که این جهان و عقل انسان را تأیید و ارزش و اعتبار ویژه این دورا تصدیق نموده و دلیل واقعی و مهر و نشان الوهیت را نه در تحقیر و ویرانی این جهان و عقل انسان، بلکه در ارج نهادن به این دو، بیابد.»**



بیندیشند.»

تعریفی که یکی از روشنفکران داخلی از «انسان مدرن» ارائه می‌کند، چنین است: «به طور کلی انسان مدرن انسانی است منتقد و معترض (در برابر انسان آرام و منتقد سنتی)، طالب تغییر جهان (نه فقط طالب تفسیر جهان)، طالب انقلاب (نه فقط اصلاح)، فعال (نه منفعل). قانع به شک و دغدغه (نه طالب یقین) طالب وضوح و سبب دانی (نه حیرت و راز) طالب بطرو طرب (نه اندوه و فراق)، در یاد زندگی (نه یاد مرگ)، طالب حقوق (نه فقط تکالیف)، صاحب هنر مبدعانه (نه فقط تقلید از طبیعت). متوجه به بیرون (نه فقط درون)، محب دنیا (نه تارک دنیا)، متصرف در دنیا و واجد اخلاق درخور آن (نه فقط متمتع از آن)، به کارگیرنده عقل برای نقد (نه فقط فهم) و غافل از بندگی و مباحی به صانع بودن و غافل از مصنوع بودن خویش.»

چنین تعریفی از انسان مدرن، براساس «اومانیسیم» است که انسان در این تفکر، محور و مدار هستی و خدای خود است، مفهوم اومانیسیم به قول سیمونندز چنین است:

«جوهر اومانیسیم دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به عنوان موجودی معقول و جدا از مقررات الهیاتی است و دریافت عمیق این مطلب که تنها ادبیات کلاسیک، ماهیت بشر را در آزادی کامل فکری و اخلاقی نشان داده است.»

فوترباخ، نیز در تفسیر و تعریف اومانیسیم می‌گوید:

«انسان خدای انسان است» یا «خداوند چیزی جز خود انسان در نظر خود انسان نیست.»

آن‌چه درباره دوران مدرنیسم گفته شد، به نظر می‌رسد هنوز نتوانستیم مفهوم روشنی از مدرنیسم دوران مدرن ارائه کنیم؛ زیرا درباره دوران مدرن و مدرنیسم میان خود غربیان اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی از آنها «روزگار مدرن» را فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه می‌دانند؛ کسان دیگری هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و تعمیم کالایی را آغاز مدرنیته می‌دانند. حتی بعضی‌ها حد نهایی مدرنیته را میان سده بیستم و حتی امروز می‌شناسند.

آنتونی گیدنز، می‌نویسد:

«در مجموع، مدرنیسم اصطلاحاً به شیوه‌هایی از زندگی یا سازمان اجتماعی مربوط می‌شود که از سده هفدهم به بعد در اروپا پیدا شد و به تدریج نفوذی کم و بیش جهانی پیدا کرد.»

هالینگ دیل، یکی از توریسین‌های مدرنیسم، عواملی نظیر شکست قدرت دینی کلیسا و تزلزل سلطه نهایی نهادهای مذهبی، ظهور و پیدایش علوم تجربی و احیای دانش و معرفت‌شناسی به سبکی نوین را از جمله عوامل زمینه‌سازی می‌شناسد که فضای باز مناسبی را برای شکوفایی فلسفه نوین در غرب فراهم آورد.

در فرهنگ پیشرفته واژگان آکسفورد، اصطلاح مدرنیسم به عنوان نماد اندیشه‌ها و شیوه‌های نوینی به کار رفته است که جایگزین اندیشه‌ها و شیوه‌های سنتی گردیده و همه جوانب و زمینه‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان غربی به ویژه جنبه‌های مرتبط با دین، معرفت دینی، هنر و زیبایی او را در بر گرفته است.

نیز میل به کشف و اکتشاف علمی و احساس تهیدستی و بی‌مایگی علمی اروپا در قرن پانزدهم، اصلاحات دینی پروتستانی در قرن شانزدهم و انقلاب علمی - صنعتی قرن

هفدهم از عمده عواملی هستند که تاثیر عمیقی در پیشرفت اندیشه نوگرایی غربی برجای گذاشتند. دو قرن هفدهم و هیجدهم آغاز اوج‌گیری و رشد و نمو نظریه نوین در ابعاد گوناگون دینی، فرهنگی، علمی و سیاسی نسبت به جهان بود. تکون چنین بینشی نوین بود که زمینه پیدایش جهانی نوین را فراهم کرد. در نتیجه، دنیای جدیدی از صنعت، شغل، بازار، شهرسازی، شهروندی و... را پدید آورد و جایگزین نظام سنتی کرد. نیز از ویژگی‌های برجسته دوران مدرنیسم، پیدایش نظام‌های فکری، سیاسی و اقتصادی، کاپیتالیسم، سکولاریسم، دموکراسی لیبرال، اومانیسیم (انسان گرایی)، راسیونالیسم (عقل گرایی) و غیر آن است.

بنابراین، مدرنیسم به مفهوم آغاز یک فرایند مهیج از تغییرات و تحولاتی بود که از طریق آن، شیوه‌های زندگی زبرو رو شد و همه جوانب زندگی فردی و اجتماعی غربیان از شیوه سنتی آن خارج و شکل نوینی پیدا کرد.

## عقلانیت مدرن، مهمترین رهاورد مدرنیسم :

اگر در دوران مدرنیسم اختلاف باشد اما در این اختلاف نیست که ایدئولوژی مدرنیسم همپای نو شدن (مدرنیزاسیون) جوامع غربی و اروپایی شکل گرفته و کانون و هسته مرکزی آن را نیز «عقلانیت» تشکیل داده است . به قول یکی از نویسندگان:

«مدرنیته به مفهوم «باور به عقل» همان قد رواسته است که به مفهوم «پیشرفت» در معنایی کلی و «پیشرفت عقل انسانی» در معنایی خاص.»

به گفته «ماکس وبر»:

«مفهوم اصلی و کلیدی در مدرنیته، خردباوری و خردورزی انسانی است.»

هگل نیز پا را فراتر گذاشته و گفته :

«آن‌چه عقلانی است واقعی، و آنچه واقعی است عقلانی است.»

بنابراین، مدرنیته یعنی خردباوری و تلاش برای عقلانی کردن هر چیز، شکستن و ویران کردن عادت‌های اجتماعی و باورهای سنتی همراه با پشت سر نهادن ارزش‌ها، حس‌ها و باورها و در یک کلام، تغییر شیوه‌های مادی و فکری زندگی کهن.

گفتنی است در دوران مدرن، مقطعی خاص وجود دارد که در پیدایش و شکوفایی عقلانیت مدرن نقش تعیین کننده و بیشتری داشته است و آن «عصر روشنگری» است .

توضیح آن که دوران جدید در غرب در رویکردی دیگر، به سه بخش : رنسانس، نهضت اصلاح دینی (رفورماسیون reformation) و روشنگری قابل تقسیم است.

رنسانس یا عصر نوزایی و تجدید حیات رم یونان باستان که اوج آن در اواسط قرن پانزدهم میلادی بود، سرآغاز رشد و بالندگی انسان گرایی (اومانیسیم) شد. ارنست کاسیرر می‌گوید:

«رنسانس در جست‌وجوی دینی بود که این جهان و عقل انسان را تأیید و ارزش و اعتبار ویژه این در او تصدیق نموده و دلیل واقعی و مهر و نشان الوهیت را نه در تحقیر و ویرانی این جهان و عقل انسان، بلکه در ارج نهادن به این دو، بیابد.»

نهضت اصلاح دینی نیز که موجب پیدایش مذهب پروتستان یا نهضت پروتستانیسم شد، در قرن شانزدهم برای اصلاح آیین کاتولیک آغاز گردید و این نهضت علیه

**مانهایم معتقد است  
تعقل ابزاری انسان را از  
توانایی‌های داوری و  
شناخت محروم می‌سازد  
و قدرت انتخاب و  
اختیار را از او سلب  
می‌کند و بدین جهت،  
در زمینه اخلاقیات  
ضایعه‌آفرین است.**

عقلانیت نوین (مدرن) که پایه و اساس سکولاریسم و در واقع خدای سکولاریست‌ها و مرجع تمام و کمال آنها به شمار می‌آید بر «راززدایی» تأکید دارد و هرگز به صرف رازآلود (غیبی) بودن باورها و اعتقاد رایج دینی تسلیم آنها نمی‌شود، بلکه اعتقادات و آموزه‌های دینی را در صورتی که غیر رازآلود و عقل پسند (البته عقل مدرن) باشند می‌پذیرد. روشن است راززدایی به این معنا چیزی جز دین‌زدایی نیست چنان که یکی از همین روشنفکران می‌گوید:

«اگر از دین اسطوره زدایی یا راززدایی شود دیگر دینی باقی نمی‌ماند.» بنابراین، می‌توان گفت که عقلانیت مدرن، فرزند دوران عقل‌گرایی و روشنگری بود که پس از رنسانس در غرب رخ نمود و در واقع خیزش تند غرب علیه تمام نمادهای مذهبی بود. عقلانیت مدرن بر فلسفه و بینشی استوار بود که به آدمی جرأت داد تا جهان را بدون حضور خداوند تحلیل و توجیه کند و نهایتاً زمام امور را به دست علوم تجربی بسپارد تا فاعل یا فعل سخن نمی‌گوید، بلکه سخن از سود و زیان افعال دارد؛ و چنین بود که تفکر سکولار، یعنی تبیین مستقل امور اخلاقی و طبیعی، بدون توسل به حضور خداوند، متولد و مستقر شد. قصه سکولاریسم، قصه عقل‌غیردینی است که اگرچه ضد دینی نیست، دینی هم نیست.

عقل مدرن، جزئی‌نگر، طبیعت‌گرا و بریده از خدا و عالم ماورایی است. عقل مدرن، هدفش صرفاً تصرف در دنیا و تسلط بر طبیعت بوده و روح سرمایه‌داری جدید قرار گرفته است. عقل مدرن، سیطره آشکار نفس اماره بر انسان مدرن و سکولار است که فرامین و خواسته‌های خود را بر فرامین خدا ترجیح داده و با نفی خدا، انسان را مالک هستی و محور و اساس آن قرار داده است.

## دیدگاه‌های نویسندگان غربی در زمینه منطق عقلی جدید:

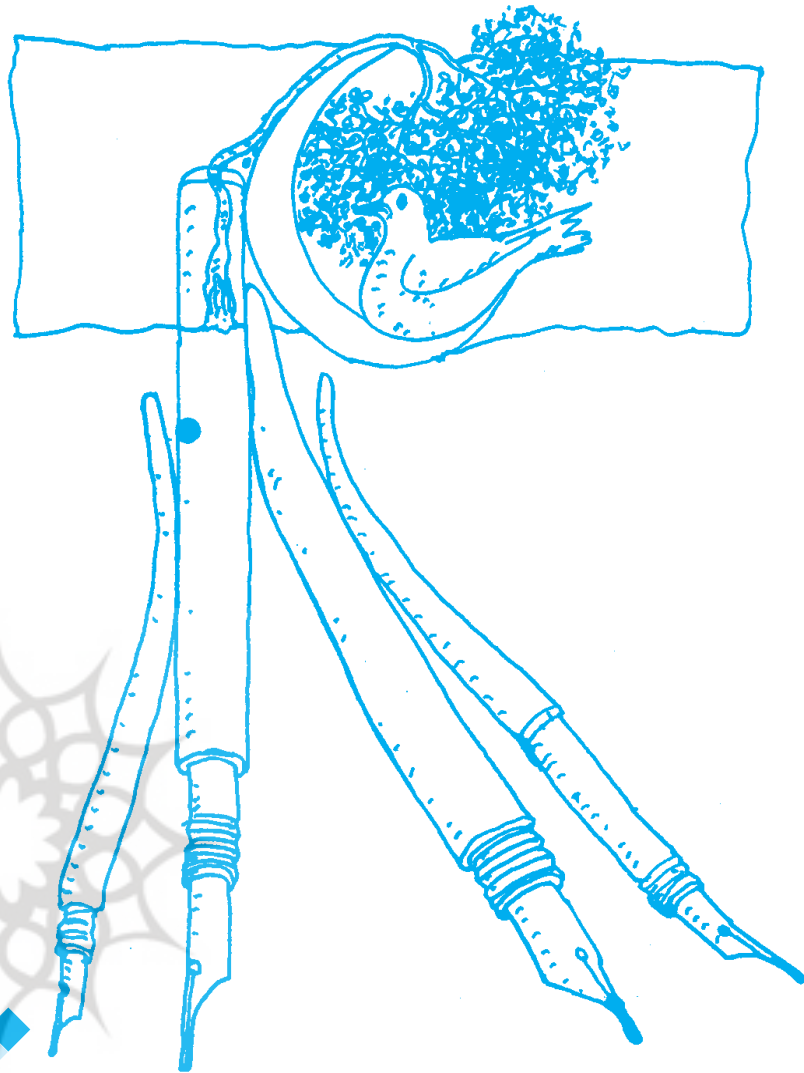
منطق عقلی یا اندیشه‌های حسابگرانه:

در اعصار کهن، منطق عقلی به نیروی دراکه‌ای در درون فرد اطلاق می‌شد که او را قادر می‌ساخت تا میان خوب و بد، و درست و نادرست تمیز قایل شود و به زندگی فردی و اجتماعی خود انتظام بخشد.

همچنین منطق عقلی در فرد، واقعیتی مستقل در نظر گرفته می‌شد که قابل تحول به پدیده‌های اجتماعی یا تاریخی نبود. در آن زمان تعقل دارای جنبه اخلاقی بود و ماورای ضرورت‌های مادی، بیعتی با معیارهای ارزشی داشت.

در دوران معاصر توماس هابز منطق عقلی را به محاسبه نتایج و پیامدهای یک امر تعبیر کرد و برای آن نقشی جزئی و خاص قایل شد.

سایمون از تعقل‌گرایی به عنوان ابزاری مؤثر و مفید در تحقق اهداف نام می‌برد و کیفیت‌های درونی انسان را در آن دخیل نمی‌داند. به زعم وی، مسأله مصلحت و خیر انسان یا جامعه جایی در تعقل ندارد. انسان نباید در سازمان به ماهیت ارزشی و اخلاقی اهداف بپردازد، بلکه باید به عنوان موجودی حسابگر در پی تحقق آن اهداف باشد، زیرا سعادت او در رسیدن به اهداف مذکور است. از نظر سایمون هرگونه عملی که هماهنگ با این نحوه تعقل باشد مجاز است و غیر از آن را نباید به هیچ وجه تحمل کرد. به عبارت دیگر، جز ارزش‌های اقتصادی عملی، ارزش‌های دیگری



اما در اندیشه اسلامی، عقل به عنوان ابزار شناخت در کنار آموزه‌های وحیانی تکمیل می‌گردد و عقلانیت مورد بحث، وحی است. به عبارتی بهتر، عقل در مکتب انبیاء الهی است که به رشد و کمال خود رسیده و صلاحیت کامل خود را برای تدبیر امور بشر می‌تواند کسب نماید.

دستگاه کلیسا و سوءاستفاده‌های اربابان کلیسا از دین و مذهب مسیحی انجام شد.

اما عصر روشنگری را که در طول دو قرن هفدهم و هیجدهم صورت گرفت باید دوران به بار نشستن و شکوفایی، دوران جدید (مدرنیته) نامید. انسان‌گرایی قرن پانزدهم در قالب خردگرایی این عصر به نقطه اوج و کمال خود رسید. مشخصه بارز این عصر را باید همان عقل‌گرایی محض دانست؛ یعنی اعتقاد به تقدم بی‌قید و شرط اندیشه و خرد آدمی بر همه چیز.

به لحاظ نظری، عصر روشنگری بیشترین تأثیر را بر سکولاریسم گذاشت؛ زیرا سکولاریسم نهضت و رویکردی است که ناظر به نقش انسان در عالم است و بر استقلال عقل آدمی در تمام عرصه‌ها تأکید می‌ورزد.

بدین ترتیب، سکولاریسم گام به گام مرجعیت دین را در امور مختلف نظری و عملی به عقب زد و انسان‌مداری (اومانیزم) و خردمحوری (راسیونالیسم) را در شوون‌گوناگون حیات آدمی گسترانید.

چنین نقشی در زندگی انسان نداشت، بلکه تأکید آن بر اهداف بود نه بر ابزار، و جنبه اخلاقی آن مقدم بر جنبه‌های کارکردی بود. بنابراین، نظریه‌هایی که بر چنین تعقلی بنیاد می‌شدند، سعی بر هماهنگی و توازن رفتارهای آدمی داشتند، خیر بشری را جست و جو می‌کردند و مسأله سرنوشت و سرانجام انسان را پی می‌گرفتند. همچنین هورک هایمر در کتاب خود تحت عنوان کسوف تعقل و استدلال، بر این نکته اصرار می‌ورزد که بزرگترین رسالت تعقل و استدلال در عصر ما آن است که ناتوانی و نقص تعقل ابزاری را به عنوان منطق عقلی بیان کند و اعلام دارد.

### یورگن هابرماس و تعقل :

هابرماس ضمن وقوف بر بی‌التفاتی در مورد تعقل ارزشی، تلاش برای دارد که با اتکا به نظریات کانت، نظریه اجتماعی خاصی مبتنی بر تعقل جوهری ارائه دهد. این تعقل ذهن آدمی را از تفکر کلیشه‌ای و جزم و جمود، که از خصوصیات دنیای کنونی شده است، نجات می‌دهد و به او آزادی اندیشه می‌بخشد.

هابرماس از دو نوع عمل نام می‌برد، یکی عمل ابزاری و دیگری عمل مراوده‌ای. در عمل ابزاری انسان برده قوانین فنی است و ضوابط عملی به او تحمیل می‌شوند؛ اما در عمل مراوده‌ای، فرد بدون فشار و اجبارهای خارجی با ارزش‌ها و هنجارهای خود با دیگران ارتباط متقابل برقرار می‌کند. در جامعه صنعتی امروز عمل ابزاری حاکمیت یافته و عمل مراوده‌ای و آزاد به حداقل کاهش یافته است؛ در حالی که عمل ارتباطی جوهر زندگی اجتماعی و معنی‌بخش حیات انسانی است.

دنیای صنعت و سرمایه عمل ابزاری را اصل متعارف قرار داده است و رفتاری برخلاف آن را مجاز نمی‌شمرد. برای غلبه بر این شرایط ناپه‌نجار باید نظریه‌ای را ساخت که عمل مراوده‌ای یا به عبارت دیگر، تعقل ارزشی را اساس و پایه قرار دهد و هدف آن آزادی و تعالی انسان باشد.

### تعقل از دیدگاه اریک وگلین:

وگلین در جامعه‌ای که محور اصلی آن تعقل است به دنبال انسان‌هایی است که ارتباط و مراوده‌ای معقول با یکدیگر دارند. او انسان‌هایی را که در جامعه معاصر در تعقل ابزاری، تحلیل رفته اند و تعقل ارزشی و جوهری را نمی‌شناسند، انسان‌هایی مسخ شده می‌داند. او نیز از تعقل جوهری به عنوان اساس اعتلای فرد در جامعه نام می‌برد و فراموشی آن را ضایعه‌ای بزرگ در عصر حاضر قلمداد می‌کند.

### ویژگی‌های عقلانیت لیبرال:

(الف) حریم عقلانیت، بسیار محدود و تنها مختص به «مهندسی ابزار» و تنظیم وسایل برای نیل به مطلوب اقتصادی و شخصی بود.

(ب) عقل، مطلقاً قدرت مانور در حوزه «اهداف»، بویژه در مقیاس کلی حیات و مدنیت، و حق چون و چرا در مبانی را ندارد و تعیین هدف، به امیال و به هنجارهای شخصی یا ملی بستگی دارد.

در دایره سازمان راه ندارند. با چنین توصیفی از تعقل، واضح است که چرا برخی دیگر از نویسندگان، انسان خودیاب را در مقابل انسان عقلانی قرار داده‌اند. از نظر آنان عقلایی بودن، حسابگری و اندیشیدن، ابزاری و بازاری است. بنابراین با خودیابی و کمال انسانی متفاوت و متعارض است. این گروه ناخودآگاه به پذیرش اصلی تن داده‌اند که از پایه و بنیان سست است.

### نظریات ماکس وبر در زمینه منطق عقلی :

ماکس وبر، تعقل ابزاری را در ساختار بوروکراسی به عنوان منطقی مناسب برای جوامع سرمایه‌داری می‌پذیرد، اما آن را اساس و پایه‌ای کلی نمی‌داند. اقتصاد خالص و تجارت آزاد، به زعم او واقعیتی طبیعی نیست و کسانی که می‌کوشند آن را به عنوان ضرورتی اخلاقی، و آرمانی هنجاری بیان کنند و مخالفان آن را ابله تلقی می‌کنند، راه خطا می‌روند.

وبر از دو نوع تعقل نام می‌برد: یکی، تعقل ارزشی و دیگری تعقل کاربردی. این تقسیم‌بندی نشانه آن است که او برخلاف سایر معاصرانش، تعقل ابزاری را تنها منطق عقلی نمی‌داند. وبر، تعقل ابزاری را تعقلی می‌داند که به نتایج نظر دارد و به دنبال بازدهی است. از این رو، عقلایی بودن بر راههای مقتضی برای نیل به هدف دلالت می‌کند و در بوروکراسی به معنای کارایی تعقل ابزاری است. اما تعقل ارزشی یا جوهری بدون توجه به نتایج و موفقیت یا شکست عملی، راهنمای انسان در روابط و رفتارهای اوست. بوروکراسی براساس تعقل ابزاری شکل گرفته که در متن جوامع بازمدار، ساختاری موفق است. (مدیریت عمومی، دکتر الوانی، صص ۴۱۵-۴۲۳)

### کارل مانهایم و منطق عقلی :

کارل مانهایم به وضوح تحت تأثیر نظرات وبر در زمینه منطق عقلی بوده و کوشیده است تا وجه تمایزی بین تعقل جوهری و تعقل ابزاری به دست دهد.

مانهایم معتقد است تعقل ابزاری انسان را از توانایی‌های داوری و شناخت محروم می‌سازد و قدرت انتخاب و اختیار را از او سلب می‌کند و بدین جهت، در زمینه اخلاقیات ضایعه‌آفرین است.

مانهایم مدعی است که در عصر ما توسعه تکنیکی و اقتصادی با نزول اخلاقیات همراه است و این امر غفلت را تعقل ارزشی در مقابل تعقل ابزاری را نشان می‌دهد. البته نظر مانهایم آن نیست که تعقل ابزاری از قلمرو جامعه به کنار نهاده شود، بلکه مقصود وی توجه دادن به این نکته است که در تصمیم‌گیری و انتخاب صرفاً نباید متکی به تعقل ابزاری شویم و موضعی عملگرا اتخاذ کنیم. او در پی آن است که راهی بیابد تا جوامع صنعتی از آن طریق بتوانند بر مشکلات خود فائق آیند.

### ماکس هورک هایمر و تعقل :

هورک هایمر، از اعضای مکتب فرانکفورت، بر این باور است که تعقل در زندگی انسان باید نقشی اخلاقی و ارزشی داشته باشد. به زعم او، در عصر ما، سازمان‌ها برای نیل به اهداف خود تلاشی مهارگسیخته را آغاز کرده اند و در این راه، انسان به صورت برده‌ای درآمده و آزادی او به هیچ انگاشته شده است. در حالی که در اعصار پیشین، تعقل

اما عصر روشنگری را که در طول دو قرن هفدهم و هیجدهم صورت گرفت باید دوران به بار نشستن و شکوفایی، دوران جدید (مدرنیته) نامید. انسان‌گرایی قرن پانزدهم در قالب خردگرایی این عصر به نقطه اوج و کمال خود رسید. مشخصه بارز این عصر را باید همان عقل‌گرایی محض دانست؛ یعنی اعتقاد به تقدم بی‌قید و شرط اندیشه و خرد آدمی بر همه چیز.

ج) عقل، قدرت دآوری در باب ارزش‌ها را نیز فاقد بود زیرا حوزه عقل، غیرارزشی و حوزه ارزش‌ها، غیر عقلانی و غیرعملی است و دانش از ارزش جداست.

د) عقل در مورد بهای اخلاقی که برای نیل به «شادی و رفاه» می‌پردازیم، نیز حق اظهار نظر نداشت.

ه) انسان، علی‌الاصول، موجودی غیرمنطقی به شمار می‌آید و «عقل»، تنها قوه محاسبه‌ای در خدمت غرایز و امیال او بوده و صلاحیت فرماندهی نداشت.

و) عقل، حداکثر، نظم‌دهنده به تجربیات ما بوده و عملیاتی از قبیل تجرید، انتزاع در کلیات و ادراک حقائق غیرحسی (عقلی - شهودی) غالباً تصویری شاعرانه و لفاظی است، (نومینالیزم).

ز) «علم» در حد «science» ارزیابی شده و سایر آگاهی‌ها، «تجربه ذهنی و شخصی، تلقی گشت و نه نوعی «علم»!

ح) آن عقل و علم، با این همه محدودیت و قید و شرط پوزیتیویستی، معذک در برابر حقایق متعالی و فراتر از خود، متواضع نبود و از جمله «ادراک‌های شهودی و وحیانی و پیام پیامبران را بدون هیچ حجت علمی و

و تمدنی آباد و مرفه.

عقلانیت اسلامی برخلاف عقلانیت مدرن غرب که تنها به ساخت سؤم محدود می‌گردد، از هر سه سطح برخوردار بوده و در یک موالات و ترتیب منطقی، ابتدا در یک پرسش اصلی و کلان، از انسان و حیات می‌پرسد و وقتی سنگ بنای عقلانیت را گذارد و مختصات و اهداف و مبانی آن را معلوم کرد به تنظیم اخلاقیات می‌نشیند و عاقبت به روش‌ها و ابزار تأمین اهداف مادی و معنوی بشریت می‌پردازد.

عقل در نگاه اسلام در ذیل راهنمایی و هدایت آموزه‌های دینی معنا می‌یابد و می‌تواند از دیگر قوای آدمی از قبیل خشم و شهوت و احساسات رهانیده شده و در جایگاهی فوق آنها، مهار و کنترل دیگر قوا را در اختیار بگیرد. مبتنی با این نگاه است که عقل در جایگاه «ماعدب به الرحمن و اکتسب به الجنان» قرار می‌گیرد که آدمی همواره در رکاب حق قرار می‌گیرد.

در این گفتمان بالاترین عقلانیت، مخالفت با امیال پست و غیرانسانی خویش است و کم عقلترین مردم و بی‌بهره‌ترین ایشان از عنصر عقل، آن است که به انسان‌ها ستم کند و حقوق ایشان را ضایع کند.

## مقایسه مؤلفه‌های عقلانیت در سیاست مدرن و سیاست اسلامی:

یکی از حوزه‌هایی که امروزه عقل در آن نقش کلیدی یافته دو نوع عقلانیت سیاست و سیاست ورزی قابل تصور است که در بنیان و اساس در تعارض و تقابل با یکدیگر تعریف می‌گردد. عقلانیت ابزاری چهاره‌ای از سیاست ترسیم

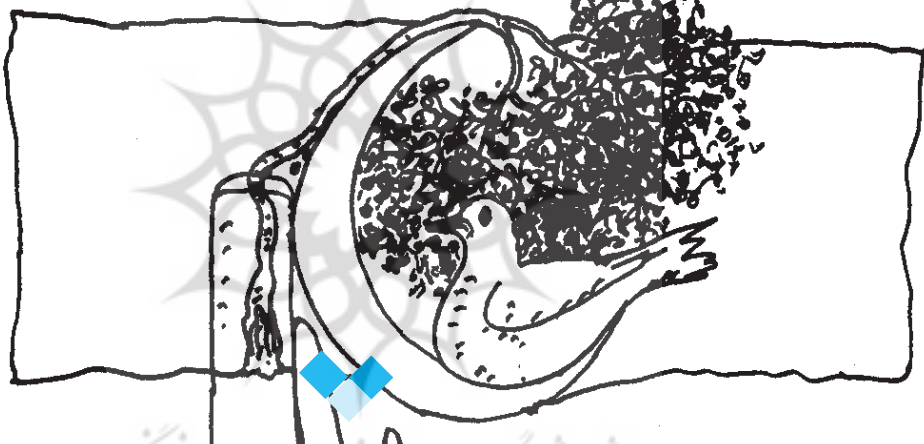
می‌کند که تفاوت‌های بسیاری با مدل اسلامی از سیاست دارد.

برای تعریف و شناسایی مفهوم عقلانیت در سیاست مدرن، از منظرهای گوناگون مؤلفه و شاخصه‌های متعددی را می‌توان برشمرد. در ادامه آن‌چه مورد توجه قرار گرفته انتخابی موردی و متناسب با بحث از این مؤلفه‌هاست.

### ۱ - عقل خودبنیاد در برابر عقل متصل به وحی:

عنصر کلیدی در اندیشه سیاسی غرب مدرن، تعریف خود بنیاد از عقل است، عقلی که برای فهم و درک عالم به منبع شناختی جزء حواس بیرونی وابسته نیست و فارغ از دیگر منابع شناخت مبتنی بر اجتهاد خویش حکم می‌راند. این علم سیاست امروز غرب مبتنی بر چنین عقل خود بنیادی بنا نهاده شده است.

اما در اندیشه اسلامی، عقل به عنوان ابزار شناخت در کنار آموزه‌های وحیانی تکمیل می‌گردد و عقلانیت مورد



عقلانیت اسلامی برخلاف عقلانیت مدرن غرب که تنها به ساخت سؤم محدود می‌گردد، از هر سه سطح برخوردار بوده و در یک موالات و ترتیب منطقی، ابتدا در یک پرسش اصلی و کلان، از انسان و حیات می‌پرسد و وقتی سنگ بنای عقلانیت را گذارد و مختصات و اهداف و مبانی آن را معلوم کرد به تنظیم اخلاقیات می‌نشیند و عاقبت به روش‌ها و ابزار تأمین اهداف مادی و معنوی بشریت می‌پردازد.

عقلی، از درجه اعتبار معرفتی، ساقط می‌دانست. (عقلانیت، دکتر حسن رحیم پورازغدی، ص ۱۰۶)

### عقلانیت در اسلام:

عقلانیت در فرهنگ اسلامی، حوزه وسیع، محترم و موجهی دارد. مبحث عقل در اسلام را در سه سطح می‌توان بررسی کرد:

#### ۱ - عقلانیت بنیادین:

شناخت فلسفه حیات و موقعیت حساس و استثنایی انسان در آن و شان و جلالت عقل در تنظیم رابطه انسان با جهان و با خدای متعال؛

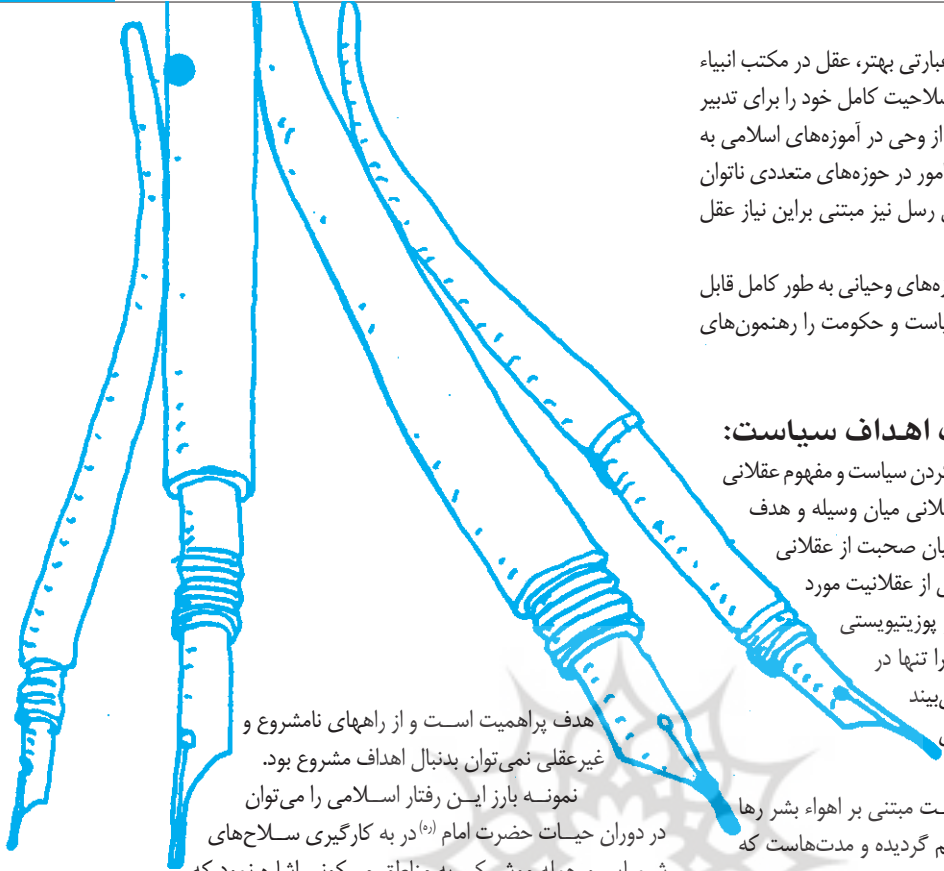
#### ۲ - عقلانیت و ارزش‌ها:

شان «عقل» در تنظیم رابطه انسان و معماری اخلاقیات؛

#### ۳ - عقلانیت ابزاری:

مهندسی و اندازه‌گیری و نظم و پیش بینی و نقش عقل در محاسبات معیشتی جهت نیل به اقتصادی شکوفا





هدف پراهمیت است و از راههای نامشروع و غیرعقلی نمی‌توان بدنبال اهداف مشروع بود.

نمونه بارز این رفتار اسلامی را می‌توان

در دوران حیات حضرت امام (ع) در به کارگیری سلاح‌های شیمیایی و حمله موشکی به مناطق مسکونی اشاره نمود که

علی رغم این که این اقدامات ناروا توسط رژیم بعثی به کرات به کار گرفته شد، و لیکن حضرت امام هیچ‌گاه اجازه به کارگیری چنین روش‌هایی را صادر نفرمودند.

#### ۴ - قدرت محوری :

تاکید بر قدرت مادی به عنوان مهمترین عنصر و مؤلفه سیاست ورزی، از دیگر عناصر شکل‌گیری عقلانی سیاست غرب است به طوری که می‌توان گفت کسب قدرت عالی‌ترین هدف در سیاست مدرن می‌باشد. تاکید بی‌رویه بر این عنصر تا بدان جا پیش رفته است که نظام بین‌الملل شکل گرفته مبتنی بر این عنصر را می‌توان منبعث از قانون جنگل دانست که در آن گرگان درنده از مقبولیت و مشروعیت بیشتری برخوردارند.

در جهانی که زور حرف اول را می‌زند حتی نهادهای بین‌المللی نیز در خدمت و اختیار قدرت‌های استعماری قرار می‌گیرد تا به نحوی قدرت و اقدامات نامشروع آنان را مشروع جلوه نمایند. شورای امنیت سازمان ملل که وظیفه تامین امنیت جهانی را برعهده دارد، مثالی کاملاً عینی در این زمینه است که نشان می‌دهد چگونه سازمانی بین‌المللی بازیچه زورگویان عالم قرار گرفته است.

در بررسی سیاست اسلام آن چه مشخص است که «قدرت» را نمی‌توان هدف اصلی سیاست دانست. مبتنی بر آموزه‌های دینی و سیره بزرگان دینی، قدرت نقش ابزاری داشته و کسب قدرت تا آن جایی ارزشمند

بحث، عقلانیت تحت نظارت وحی است. به عبارتی بهتر، عقل در مکتب انبیاء الهی است که به رشد و کمال خود رسیده و صلاحیت کامل خود را برای تدبیر امور بشر می‌تواند کسب نماید. عقل منقطع از وحی در آموزه‌های اسلامی به مثابه کودک نابالغی است که از تشخیص امور در حوزه‌های متعددی ناتوان است و نیازمند راهنمایی است و فلسفه ارسال رسل نیز مبتنی بر این نیاز عقل بشر به راهنمایی تعریف گردیده است.

در اندیشه سیاسی اسلامی نیز حضور آموزه‌های وحیانی به طور کامل قابل مشاهده است، به طوری که ساختار اصلی سیاست و حکومت را رهنمون‌های اسلامی شکل می‌دهد.

#### ۲ - ناتوانی عقل از تعریف اهداف سیاست:

مبتنی بر اصول عقلانیت مدرن، عقلانی کردن سیاست و مفهوم عقلانی

کردن، روش و تسری دادن رابطه عینی عقلانی میان وسیله و هدف

برحوزه سیاست تلقی می‌شود. و در این میان صحبت از عقلانی

شدن اهداف در گفت‌وگوهای مدرن یا علمی از عقلانیت مورد

توجه نیست. امروز حاکمیت نگاه رئالیستی و پوزیتیویستی

برسیاست مغرب زمین، عقلانی شدن دولت را تنها در

کارایی و پیچیدگی ابزارها و بوروکراسی آن می‌بیند

و از اهداف سیاست و اهدافی که قرار است این

ابزارهای کارآمد در خدمت تحقق آن قرار

گیرند سخنی در میان نیست. اهداف سیاست مبتنی بر اهواء بشرها

گشته از اخلاق و رویگردان از آسمان ترسیم گردیده و مدت‌هاست که

عقل از جرگه تصمیم‌گیران در این عرصه کنار گذاشته شده است.

در سیاست اسلامی بررسی اهداف سیاست از اولویت ویژه‌ای برخوردار

است و به نوعی سیاست اسلامی را می‌توان «سیاست غایت محور» دانست.

اهداف سیاست می‌بایست مبتنی بر عقل تنظیم و تدبیر گردد و بی‌شک

اهداف غیرعقلانی نمی‌تواند مورد تأیید شرع قرار گیرد.

#### ۳ - هدف وسیله را توجیه

می‌کند:

در این نگاه، تحقق و رسیدن به هدف، حجتی برای

مباح دانستن وسیله است و کسب منافع از هر طریق ممکن

می‌تواند مجاز باشد، حتی اگر به قربانی کردن حقوق

دیگران منتهی گردد. حضور مفاهیم و مقیدات اخلاقی از

آن جا که مانعی پیش روی کارایی و رسیدن به هدف است

باید کنار گذاشته شود.

در تاریخ سیاسی غرب مثال‌های بسیاری را می‌توان

یافت که مبتنی بر این اصل، جنایات بزرگی شکل گرفته

است. از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی برای تسلیم

نمودن ژاپن و پایان دادن به جنگ جهانی تا اشغال

افغانستان و عراق به بهانه مبارزه با تروریسم و ایجاد

دموکراسی، همگی نمونه‌هایی از این رفتار عقلانی غرب و

توجیه کردن وسیله برای رسیدن به هدف است.

این در حالی است که در منطق اسلامی به شدت

این اصل بدیهی منطق مدرن، نفی شده است. از نگاه

اسلام وضعیت راه و طریق رسیدن به هدف نیز همچون

در تاریخ سیاسی غرب  
مثال‌های بسیاری را  
می‌توان یافت که مبتنی  
بر این اصل، جنایات  
بزرگی شکل گرفته است.  
از بمباران اتمی هیروشیما  
و ناکازاکی برای تسلیم  
نمودن ژاپن و پایان  
دادن به جنگ جهانی تا  
اشغال افغانستان و عراق به  
بهانه مبارزه با تروریسم و  
ایجاد دموکراسی، همگی  
نمونه‌هایی از این رفتار  
عقلانی غرب و توجیه  
کردن وسیله برای رسیدن  
به هدف است.



است که در خدمت تحقق اهداف اصلی چون گسترش عدالت و ایجاد امنیت و ... باشد.

جمله مشهور امیرمومنان (ع) نیز برخاسته از این باور دینی مبنی بر بی‌اعتباری قدرت است، آن گاه که می‌فرماید: « سوگند به شکافنده بذر و آفریننده جان اگر نبود حضور مردم برای بیعت و عهدی که خدای از عالمان گرفته است که بر شکمبارگی ستمگر و محرومیت ستم‌دیده «صحه» نگذارند، حتماً افسار خلافت را رها می‌کردم و هرگز زیر بار مسوولیت نمی‌رفتم.»

## ۵ - منفعت‌طلبی در برابر اصولگرایی:

جلوه دیگر عقلانیت سیاست امروز، تأکید بر منافع مادی و محور قرار دادن آن در تمامی مناسبات و روابط بین‌المللی است، به نحوی که تأکید بر «منافع ملی» این مشروعیت را ایجاد می‌کند که برای حفظ آن حتی حقوق دیگران را ضایع نمایند. این نگاه به

مفهوم «منافع ملی» در مناسبات بین‌المللی نیز نوعی واگرایی و بی‌اعتمادی را جاری ساخته و هرج و مرج و بی‌نظمی را ترویج می‌نماید و «منافع ملی» ایجاد می‌کند تا در صورت توان به هیچ پیمان و تعهدی پایبند نبود.

در حالی که در سیاست اسلامی منافع ملی تنها دغدغه‌مندی در قبال منافع مادی خویشتن نبوده بلکه سرنوشت دیگران نیز اهمیت

دارد. چگونه می‌توان انتظار داشت که حکومت دینی در قبال دیگر ملت‌ها و مستضعفین عالم سکوت کرده و به بهانه حمایت از منافع ملی در برابر ظلم و جور استعمارگران و جهان‌خواران سکوت اختیار کند. عقلانیت اسلامی در چالش با عقلانیت ابزاری مدرن، مقام معظم رهبری) برخی از خصوصیات نظریه‌های ارزشی و ابزاری از دیدگاه دکتر الوانی :

### نظریه‌های ارزشی نظریه‌های ابزاری

الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان به وسیله عقل و فطرت او شکل می‌گیرد و فرایند اجتماعی شدن (تطبیق با جامعه) در این میان نقشی ندارد.

ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های جوهری اصل نیست.

ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها عقیده موهومی است و تحقق آن در تحقیقات میسر نیست.

د) مطالعه انسان و جامعه باید روش‌های خاص خود را داشته باشد که لزوماً با روش‌های مطالعه در علوم طبیعی

یکی نیست. الف) معیارهای زندگی اجتماعی انسان از طریق جامعه تعیین می‌شود.

ب) اقتصاد در تدوین نظریه‌های ابزاری اصل گرفته می‌شود.

ج) جدایی ارزش‌ها از واقعیت‌ها مورد قبول است و تلاش بر آن است که مطالعات و تحقیقات از بعد ارزشی عاری باشند.

د) روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه انسان و جامعه نیز کافی و رسا هستند.

## جمع‌بندی:

با توجه به مطالب ارائه شده در این مقاله و تجزیه و تحلیل نقطه نظرات اندیشمندان غربی در باب عقلانیت و نیز بررسی آرای دانشمندان اسلامی بویژه در سده اخیر که نشانگر تضارب آراء و تعاطی افکار و اندیشه‌های صاحب‌نظران است می‌توان به این اصل مهم پی برد که قابلیت‌ها و کارکردهای عقلانیت و حوزه‌های وابسته به آن تا چه حد می‌تواند در تحولات مربوط به پارادایم‌های سیاست‌گذاری معاصر مؤثر بوده و تأثیراتی شگرف بر اتخاذ معیارهای

زندگی اجتماعی، فعالیت‌های اقتصادی، نگاهی نو به بحث ارزش‌ها و واقعیت و نهایتاً دگرگونی در روش‌های علوم طبیعی برای مطالعه انسان و جامعه سهیم باشد. بطوری که این مهم در بیانات مقام معظم رهبری در مجموعه حاضر ذکر گردیده است. به نظر می‌رسد علی‌رغم تلاش‌های

محققین غربی و اسلامی در بازشناسی مقوله عقلانیت، زمینه و بستر کاملاً مناسبی برای تحلیل ابعاد مختلف و ورود به زوایای

پنهان این دریای بی‌انتها مهیا بوده و لزوم بررسی تطبیقی عالمانه‌تر و نقادانه عقلانیت اسلامی و عقلانیت مدرن و به کارگیری ملموس و عینی این تحقیقات در جهت‌گیری سیاست‌گذاری‌های کلان عمومی کشور را می‌طلبد.

منابع و مأخذ:

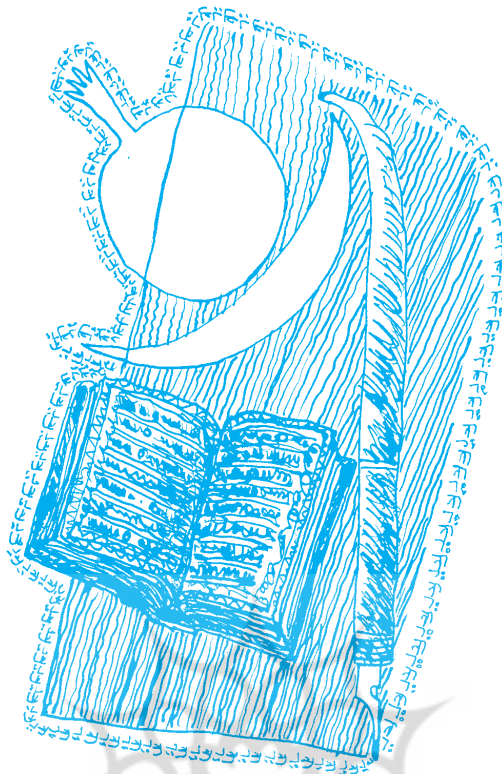
۱ - فصلنامه مریبان، نشریه علمی - تخصصی مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، شماره‌های ۴ و ۳، پاییز ۱۳۸۰ و تابستان ۱۳۸۱، نبی الله ابراهیم‌زاده، کارشناس ارشد کلام اسلامی.

۲ - عقلانیت (بحثی در مبانی جامعه‌شناسی توسعه)، حسن رحیم پورازغندی، چاپ دوم، ۱۳۸۲، ناشر: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

۳ - مبانی سیاست‌گذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها (جلد دوم)، نویسنده: و این پارسونز (ترجمه: دکتر حمیدرضا ملک محمدی)، چاپ ۱۳۸۵، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۴ - مدیریت عمومی، دکتر الوانی.

۵ - عقلانیت اسلامی در چالش با عقلانیت ابزاری مدرن (رهنمودهای رهبر فرزانه انقلاب اسلامی در دیدار با مسوولان نظام).



**جلوه دیگر عقلانیت سیاست امروز، تأکید بر منافع مادی و محور قرار دادن آن در تمامی مناسبات و روابط بین‌المللی است، به نحوی که تأکید بر «منافع ملی» این مشروعیت را ایجاد می‌کند که برای حفظ آن حتی حقوق دیگران را ضایع نمایند. این نگاه به مفهوم «منافع ملی» در مناسبات بین‌المللی نیز نوعی واگرایی و بی‌اعتمادی را جاری ساخته و هرج و مرج و بی‌نظمی را ترویج می‌نماید.**